

سال انتشار	۱۴۰۵	شماره انتشار	صفحات	۱-۱۷
------------	------	--------------	-------	------

## تأثیر تورم بر اجرای تعهدات قراردادی با تأکید بر امکان تعدیل قضایی در حقوق ایران

آقای دکتر مقصد ابراهیمی کوشالی، خانم رضوانه بازرگانی و آقای دکتر عباس تقوایی

استادیار گروه معارف اسلامی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، گروه حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران

استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران.

### چکیده

تورم به عنوان یکی از متغیرهای مخرب تعادل اقتصادی در قراردادها، موجب اختلال در نسبت میان عوضین و تغییر بنیادین در ارزش واقعی تعهدات پولی می‌گردد. این پدیده در نظام حقوقی ایران، با وجود پذیرش اصل لزوم قراردادها، چالش‌های جدی در حوزه اجرای تعهدات ایجاد کرده و ضرورت بازاندیشی در امکان مداخله قضایی برای تعدیل تعهدات را برجسته ساخته است. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی، به بررسی امکان و حدود تعدیل قضایی تعهدات قراردادی در شرایط تورمی پرداخته و مبانی فقهی و حقوقی آن را در پرتو قواعدی همچون لاضرر، عسر و حرج و نظریه تغییر اوضاع و احوال تحلیل کرده است. مسئله اصلی پژوهش این است که در مواجهه با تورم‌های شدید و غیرمتعارف، چگونه می‌توان میان اصل ثبات قراردادها و ضرورت حفظ عدالت معاوضی تعادل ایجاد نمود و آیا نظام حقوقی ایران ظرفیت پذیرش نهادی مستقل برای تعدیل قضایی را دارد یا خیر. اهداف پژوهش شامل تبیین مبانی نظری تعدیل، تحلیل تأثیر تورم بر ساختار تعادل قراردادی، ارزیابی رویه قضایی ایران و ارائه راهکارهای تقنینی برای رفع خلأهای موجود است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که هرچند تعدیل قضایی به صورت صریح در نظام حقوقی ایران پیش‌بینی نشده، اما ظرفیت‌های ضمنی در قواعد کلی حقوقی و فقهی برای پذیرش محدود آن وجود دارد. با این حال، فقدان معیارهای قانونی مشخص و چارچوب منسجم موجب شده است که رویه قضایی در این زمینه پراکنده، موردی و فاقد انسجام نظری باشد. در نتیجه، تعدیل تعهدات در حقوق ایران بیشتر به صورت غیرمستقیم و استثنایی اعمال می‌شود و نیازمند تدوین ضوابط روشن برای تحقق تعادل میان امنیت حقوقی و عدالت اقتصادی است.

واژگان کلیدی: تعدیل قضایی تعهدات، تورم، تعادل قراردادی، تغییر اوضاع و احوال.

طبقه‌بندی: JEL فقه - حقوق - جزا و جرم شناسی - حقوق بین الملل - حقوق خصوصی

## The effect of inflation on the implementation of contractual obligations with an emphasis on the possibility of judicial adjustment in Iranian law

Meqdad Ebrahimi Koshali, Rezvaneh Bazargani and Abbas Taqwaei

### Abstract

Inflation, as one of the destructive variables of the economic balance in contracts, causes a disturbance in the ratio between the exchange rates and a fundamental change in the real value of monetary obligations. This phenomenon in Iran's legal system, despite the acceptance of the principle of the necessity of contracts, has created serious challenges in the field of the implementation of obligations and highlighted the necessity of rethinking the possibility of judicial intervention to adjust obligations. The present study, with a descriptive-analytical approach, has examined the possibility and limits of judicial adjustment of contractual obligations in inflationary conditions and analyzed its jurisprudential and legal foundations in the light of rules such as harm, hardship and harm and the theory of change of circumstances. The main problem of the research is that, in the face of severe and unconventional inflations, how to balance the principle of stability of contracts and the need to preserve the justice of exchange, and whether the Iranian legal system has the capacity to accept an independent institution for judicial adjustment or not. The goals of the research include explaining the theoretical foundations of adjustment, analyzing the effect of inflation on the structure of the contractual balance, evaluating Iran's judicial practice and providing legislative solutions to eliminate existing gaps. The findings of the research show that although judicial adjustment is not explicitly foreseen in Iran's legal system, there are implicit capacities in the general legal and jurisprudential rules for its limited acceptance. However, the lack of specific legal criteria and coherent framework has caused the jurisprudence in this field to be scattered, case-by-case and lack theoretical coherence. As a result, adjustment of obligations in Iran's law is mostly applied indirectly and exceptionally, and it requires the development of clear criteria to achieve a balance between legal security and economic justice.

**Keywords:** Judicial adjustment of obligations, swelling, Contract balance, Change of circumstances.

## متن مقاله

نبود چارچوب قانونی منسجم و معیارهای عینی، به صورت موردی و غیرنظاممند اعمال می‌شود. بر این اساس، فرضیه اصلی پژوهش آن است که به نظر میرسد پذیرش تعدیل قضایی تعهدات قراردادی در شرایط تورمی، نه تنها با اصول بنیادین حقوق ایران تعارض ندارد، بلکه می‌تواند به عنوان ابزاری برای تحقق عدالت معاوضی و حفظ کارکرد اقتصادی قراردادها مورد استفاده قرار گیرد، مشروط بر آنکه در قالب ضوابط روشن و محدود اعمال شود.

۱- مفهوم‌شناسی تعدیل قضایی تعهدات قراردادی و تمایز آن با فسخ و انفساخ

تعدیل قضایی تعهدات قراردادی به عنوان یکی از ابزارهای انعطاف‌پذیر در حقوق قراردادها، ناظر بر وضعیتی است که اجرای دقیق مفاد قرارداد به دلیل تغییرات اقتصادی، به ویژه تورم، منجر به برهم خوردن تعادل میان عوضین می‌شود (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۸۵). در این حالت، مداخله قضایی با هدف اصلاح شرایط اجرا صورت می‌گیرد، نه از بین بردن رابطه قراردادی، و همین امر آن را از سایر نهادهای انحلالی متمایز می‌سازد. برخلاف فسخ که مبتنی بر اراده یکی از طرفین یا تحقق خیار قانونی است و به پایان کامل قرارداد می‌انجامد، تعدیل به بقای قرارداد وفادار می‌ماند و صرفاً در مفاد آن بازنگری می‌کند. از سوی دیگر، انفساخ که نتیجه تحقق شرط یا حادثه‌ای قهری است، بدون دخالت اراده یا حکم قضایی، قرارداد را منحل می‌سازد (شهیدی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۱). در مقابل، تعدیل نیازمند ارزیابی قضایی و احراز شرایط خاصی مانند عدم تعادل فاحش و پیش‌بینی‌ناپذیری اوضاع است. در واقع، تعدیل را می‌توان پاسخی حقوقی به ضرورت حفظ عدالت معاوضی در قراردادها دانست، جایی که پایبندی صرف به مفاد اولیه، کارکرد اقتصادی قرارداد را مختل می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۳۱۲). در این چارچوب، قاضی نقش تنظیم‌کننده‌ای ایفا می‌کند که با توجه به اوضاع و احوال جدید، تعهد را به گونه‌ای بازتنظیم می‌کند که توازن نسبی میان منافع طرفین برقرار شود. این رویکرد به ویژه در شرایط تورمی اهمیت می‌یابد، زیرا کاهش ارزش پول می‌تواند اجرای

نظام حقوق قراردادها بر پایه اصولی استوار است که مهم‌ترین آن‌ها اصل لزوم قراردادها و اصل حاکمیت اراده است. این اصول با هدف ایجاد ثبات در روابط اقتصادی و تضمین پیش‌بینی‌پذیری آثار حقوقی قراردادها شکل گرفته‌اند. با این حال، کارکرد این اصول زمانی با چالش جدی مواجه می‌شود که شرایط اقتصادی دچار تغییرات بنیادین گردد. تورم به عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اقتصادی، با کاهش مستمر یا جهشی ارزش پول، موجب برهم خوردن تعادل اقتصادی میان عوضین و تغییر در مبنای واقعی تعهدات قراردادی می‌شود. در چنین وضعیتی، اجرای صرف مفاد قرارداد بر اساس ارزش اسمی اولیه، می‌تواند به تحمیل زیان غیرمترعارف بر یکی از طرفین و ایجاد نوعی عدم توازن اقتصادی منجر شود. در مواجهه با این وضعیت، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا نظام حقوقی باید همچنان بر اجرای سخت‌گیرانه و صوری تعهدات پایبند بماند یا امکان مداخله قضایی برای تعدیل تعهدات و بازگرداندن تعادل اقتصادی قراردادها را بپذیرد. این مسئله در پیوند مستقیم با مفاهیمی همچون عدالت معاوضی، منع ضرر، انصاف قراردادی و حسن نیت در اجرای تعهدات قرار دارد. در ادبیات حقوقی، پاسخ به این چالش در قالب نظریه «تعدیل قضایی تعهدات قراردادی» مطرح شده است که هدف آن حفظ قرارداد در عین اصلاح آثار ناشی از تغییرات غیرعادی اقتصادی است. در حقوق ایران، اگرچه این نهاد به صورت صریح و منسجم در قوانین پیش‌بینی نشده است، اما قواعدی نظیر قاعده لاضرر، عسر و حرج و نظریه تغییر اوضاع و احوال، ظرفیت‌های مهمی برای توجیه مداخله قضایی در شرایط خاص فراهم می‌سازند. با این وجود، رویه قضایی موجود با نوعی پراکندگی و عدم انسجام مواجه است و معیارهای مشخصی برای اعمال تعدیل ارائه نشده است.

به نظر می‌رسد که نظام حقوقی ایران، با وجود فقدان نص صریح، از ظرفیت‌های فقهی و اصول کلی حقوقی لازم برای پذیرش محدود تعدیل قضایی تعهدات در شرایط تورمی برخوردار است، اما این ظرفیت به دلیل

تضمین‌کننده امنیت اقتصادی و قابلیت پیش‌بینی در روابط حقوقی است و به طرفین اطمینان می‌دهد که توافقات آنان در برابر تغییرات بعدی پایدار باقی می‌ماند. با این حال، کارکرد این اصل در شرایط اقتصادی پایدار قابل توجه کامل است، اما در وضعیت‌هایی مانند تورم شدید، کارایی مطلق آن با چالش مواجه می‌شود. تورم می‌تواند ارزش واقعی تعهدات پولی را به گونه‌ای تغییر دهد که اجرای دقیق قرارداد، به زیان فاحش یکی از طرفین منجر شود و تعادل اقتصادی عقد را به هم بزند (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۶۳). در چنین شرایطی، پایداری صرف به اصل لزوم، ممکن است نتیجه‌ای خلاف عدالت قراردادی ایجاد کند.

در حقوق ایران، گرچه اصل لزوم به عنوان قاعده غالب پذیرفته شده، اما استثنائاتی نیز برای مقابله با آثار سخت‌گیرانه آن پیش‌بینی شده است. این استثنائات عمدتاً در قالب قواعدی مانند عسر و حرج، لاضرر و همچنین نظریه تغییر اوضاع و احوال قابل تحلیل هستند که امکان تعدیل یا حتی توقف اجرای تعهد را فراهم می‌سازند (شهیدی، ۱۳۸۳، ص ۹۷). با این وجود، چالش اصلی در این است که نظام حقوقی ایران به صورت صریح و نظام‌مند، سازوکار تعدیل ناشی از تورم را پیش‌بینی نکرده و این امر موجب تشتت در رویه قضایی شده است. از سوی دیگر، افزایش نرخ تورم در اقتصادهای ناپایدار، به‌ویژه در قراردادهای بلندمدت، باعث شده است که فاصله میان ارزش اسمی و واقعی تعهدات به‌طور قابل توجهی افزایش یابد (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۵۲). این وضعیت، فشار مضاعفی بر طرف متعهد وارد می‌کند و گاه اجرای قرارداد را از حالت متعارف خارج می‌سازد. در نتیجه، تعارض میان اصل لزوم و ضرورت عدالت معاوضی در بستر تورم، یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظری و عملی حقوق قراردادهای محسوب می‌شود. در مواجهه با تورم، کارکرد اصل لزوم قراردادهای از یک قاعده مطلق به یک اصل نسبی در حال تحول قابل تحلیل است، زیرا تداوم اجرای سخت‌گیرانه مفاد قرارداد بدون توجه به تغییرات بنیادین اقتصادی می‌تواند موجب اختلال در عدالت معاوضی شود. در چنین شرایطی، نظام حقوقی ناگزیر از پذیرش سازوکارهایی برای تعدیل یا بازنگری در تعهدات می‌شود تا از فروپاشی کارکرد اقتصادی قرارداد جلوگیری گردد (کاتوزیان،

تعهدات پولی را به زیان شدید یکی از طرفین تبدیل کند. بنابراین، تعدیل نه به عنوان نقض اصل لزوم، بلکه به عنوان ابزاری برای حفظ کارایی و عدالت قرارداد تحلیل می‌شود. تمایز دقیق تعدیل قضایی با نهادهای فسخ و انفساخ، در تحلیل کارکردی این مفاهیم روشن‌تر می‌شود؛ زیرا هر یک از این نهادها در پاسخ به نوع خاصی از اختلال در قرارداد طراحی شده‌اند. در حالی که فسخ عمدتاً واکنشی به نقض تعهد یا وجود عیب در اراده یا موضوع قرارداد است، تعدیل پاسخی به تغییرات بیرونی و اقتصادی است که پس از انعقاد قرارداد رخ می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۳۲۵). به بیان دیگر، در فسخ نوعی «بی‌اعتباری در استمرار قرارداد» مفروض است، اما در تعدیل، «اعتبار قرارداد» حفظ شده و تنها شرایط اجرای آن دستخوش تغییر می‌شود. همین تفاوت موجب می‌شود که تعدیل بیشتر در راستای حفظ ثبات معاملات و جلوگیری از گسست روابط قراردادی تحلیل گردد. از سوی دیگر، انفساخ نیز اگرچه بدون اراده طرفین رخ می‌دهد، اما مبتنی بر تحقق شرطی است که از پیش در قرارداد یا قانون پیش‌بینی شده و جنبه‌ای کاملاً قهری دارد (شهیدی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۵). در مقابل، تعدیل مستلزم ارزیابی قضایی و احراز معیارهایی همچون شدت تغییر اوضاع، غیرقابل پیش‌بینی بودن آن و تأثیر اساسی بر تعادل قراردادی است. در واقع، تعدیل را باید نهاد میانی میان «الزام به اجرای عین تعهد» و «انحلال قرارداد» دانست که هدف آن جلوگیری از بی‌عدالتی ناشی از اجرای خشک مفاد قرارداد است (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۱). این نهاد با ایجاد انعطاف در نظام قراردادی، امکان تطبیق قرارداد با واقعیت‌های اقتصادی متغیر را فراهم می‌سازد، بدون آنکه اصل لزوم قراردادهای به‌طور کامل نادیده گرفته شود.

۲- جایگاه اصل لزوم قراردادهای در حقوق ایران و چالش‌های ناشی از تورم اصل لزوم قراردادهای یکی از بنیادی‌ترین اصول در نظام حقوقی ایران است که بر ثبات معاملات و الزام طرفین به اجرای مفاد توافق تأکید دارد و ریشه در قواعد فقهی و حقوقی همچون «وفوا بالعقود» دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۴۵). این اصل به عنوان ستون فقرات حقوق قراردادهای،

خواهد بود (هاشمی، ۱۳۷۴، ص ۶۱). این قاعده در واقع انعطاف‌پذیری نظام حقوقی را در برابر شرایط غیرعادی اقتصادی توجیه می‌کند و امکان مداخله برای جلوگیری از تحمیل زیان سنگین را فراهم می‌سازد. در کنار آن، قاعده لاضرر نیز یکی از مهم‌ترین ابزارهای تعدیل تعهدات در شرایط تورمی محسوب می‌شود. بر اساس این قاعده، هیچ‌گونه حکم یا الزام حقوقی نباید موجب ورود ضرر غیرممتعارف به دیگری شود. در وضعیت تورمی، اگر اجرای تعهد پولی با ارزش اسمی اولیه، منجر به کاهش شدید قدرت خرید و زیان اقتصادی فاحش برای یکی از طرفین شود، استمرار چنین الزامی می‌تواند با فلسفه قاعده لاضرر در تعارض قرار گیرد (حسین‌آبادی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۱). این قاعده زمینه‌ای فراهم می‌کند تا دادگاه بتواند با تکیه بر تحلیل آثار واقعی تعهد، از اجرای خشک و صوری قرارداد فاصله بگیرد و به سمت تحقق عدالت معاوضی حرکت کند. در این میان، تشخیص «ضرر غیرممتعارف» نقش کلیدی دارد و باید بر اساس معیارهای اقتصادی و عرفی مورد ارزیابی قرار گیرد. از سوی دیگر، اصل حسن نیت در اجرای قراردادها نیز به‌عنوان یکی از مبانی نوین‌تر در تحلیل تعدیل تعهدات مطرح است. این اصل اقتضا دارد که طرفین قرارداد نه تنها به ظاهر تعهدات، بلکه به هدف اقتصادی و تعادل مورد انتظار از قرارداد نیز پایبند باشند. در شرایط تورمی، پایبندی صرف به متن قرارداد بدون توجه به تغییرات اساسی در ارزش اقتصادی آن، می‌تواند با روح همکاری و اعتماد متقابل در روابط قراردادی ناسازگار باشد (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۲). بر این اساس، حسن نیت می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای الزام به بازنگری در تعهدات یا پذیرش تعدیل قضایی مورد استناد قرار گیرد. در مجموع، این سه قاعده در کنار یکدیگر، چارچوبی منعطف برای توجیه مداخله قضایی در شرایط تورمی ایجاد می‌کنند و امکان‌گذار از رویکرد صرفاً لفظ‌گرا به رویکردی کارکردی در حقوق قراردادها را فراهم می‌سازند. ترکیب سه مبنای عسر و حرج، لاضرر و حسن نیت، در عمل یک چارچوب تحلیلی چندلایه برای توجیه تعدیل تعهدات در شرایط تورمی ایجاد می‌کند که هر یک از این مبانی، کارکرد متفاوت اما مکملی دارند. در سطح نخست، عسر و حرج بیشتر بر وضعیت شخص متعهد تمرکز دارد و زمانی

۱۳۷۶، ص ۶۴). این مسئله به‌ویژه در قراردادهای بلندمدت و تعهدات پولی نمود بیشتری دارد، جایی که کاهش ارزش پول به‌صورت تدریجی، توازن اولیه قرارداد را از بین می‌برد. در این وضعیت، اجرای بی‌قید و شرط اصل لزوم می‌تواند به تحمیل زیان غیرممتعارف به یکی از طرفین منجر شود و عملاً عدالت قراردادی را مخدوش سازد. از این‌رو، برخی تحلیل‌ها تلاش کرده‌اند اصل لزوم را در پرتو اصولی مانند انصاف و منع ضرر تفسیر کنند تا امکان انعطاف‌پذیری در برابر تورم فراهم شود (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۷۹). در حقوق ایران، هرچند قانون‌گذار به‌طور صریح به نظریه تعدیل ناشی از تورم نپرداخته، اما رویه قضایی و دکترین حقوقی به تدریج به سمت پذیرش محدود مداخلات اصلاحی حرکت کرده‌اند. این روند به‌ویژه در مواردی که کاهش ارزش پول به‌صورت فاحش و غیرقابل پیش‌بینی رخ می‌دهد، بیشتر مشاهده می‌شود (شهیدی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲). با این حال، نبود معیارهای روشن برای تشخیص حدود مداخله قضایی، یکی از مهم‌ترین چالش‌های عملی در این حوزه است. در واقع، تعارض میان حفظ ثبات قراردادها و ضرورت حفظ عدالت اقتصادی، موجب شکل‌گیری یک وضعیت بینابینی شده که نه کاملاً مبتنی بر انعطاف است و نه کاملاً مبتنی بر سخت‌گیری. این وضعیت نشان می‌دهد که اصل لزوم در شرایط تورمی نیازمند بازخوانی کارکردی است تا بتواند هم‌زمان ثبات و عدالت را تضمین کند.

۳- مبانی حقوقی امکان تعدیل تعهدات (عسر و حرج، لاضرر، حسن نیت)  
امکان تعدیل تعهدات قراردادی در شرایط تورمی، بر پایه مجموعه‌ای از مبانی حقوقی و فقهی قابل تحلیل است که مهم‌ترین آن‌ها قواعد عسر و حرج، لاضرر و اصل حسن نیت در اجرای تعهدات هستند. قاعده عسر و حرج در فقه اسلامی ناظر بر وضعیتی است که اجرای یک تکلیف یا تعهد، موجب مشقت غیرممتعارف و خارج از تحمل عرفی برای مکلف شود. در حوزه قراردادها، زمانی که تورم شدید موجب افزایش غیرقابل پیش‌بینی هزینه اجرای تعهد یا کاهش شدید ارزش عوض قراردادی می‌شود، می‌توان استدلال کرد که ادامه اجرای تعهد به شکل اولیه، مصداق عسر و حرج

اهمیت دارد، حرکت از تحلیل صرف قواعد سنتی به سمت یک رویکرد تلفیقی است که در آن عدالت معاوضی، کارایی اقتصادی و انصاف قراردادی به صورت هم‌زمان لحاظ شود. این رویکرد می‌تواند زمینه‌ساز پذیرش نظام‌مندتر مداخله قضایی در تعهدات متأثر از تورم باشد و از بروز نتایج ناعادلانه در اجرای قراردادها جلوگیری کند.

۴- تحلیل نظریه تغییر اوضاع و احوال و قابلیت پذیرش آن در حقوق ایران نظریه تغییر اوضاع و احوال به وضعیتی اشاره دارد که در آن، پس از انعقاد قرارداد، شرایط اقتصادی، اجتماعی یا حقوقی به گونه‌ای دگرگون می‌شود که اجرای تعهدات بر اساس مفاد اولیه قرارداد، با دشواری شدید یا عدم تعادل فاحش مواجه گردد. در چنین حالتی، مبنای اصلی قرارداد یعنی تعادل عوضین، دچار اختلال می‌شود و ادامه اجرای آن به شکل سابق می‌تواند منجر به بی‌عدالتی اقتصادی شود (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲). این نظریه در نظام‌های حقوقی مدرن به عنوان یک سازوکار اصلاحی برای حفظ کارکرد قرارداد در شرایط غیرعادی شناخته می‌شود و به نوعی پاسخی به ناکارآمدی اصل لزوم در مواجهه با تغییرات بنیادین محسوب می‌شود.

در حقوق تطبیقی، این نظریه با عناوین مختلفی همچون *hardship* یا *imprévision* مطرح شده و در بسیاری از نظام‌های حقوقی، امکان بازنگری یا تعدیل قرارداد را در صورت تحقق شرایط خاص فراهم کرده است. ویژگی اصلی این نظریه، تأکید بر «غیرقابل پیش‌بینی بودن تغییر» و «اختلال اساسی در تعادل قراردادی» است (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸). به بیان دیگر، صرف تغییرات معمول اقتصادی برای اعمال این نظریه کافی نیست، بلکه باید تغییر به حدی باشد که اجرای قرارداد را از حالت متعارف خارج سازد. در این چارچوب، تورم شدید می‌تواند یکی از مصادیق مهم تغییر اوضاع و احوال تلقی شود، به‌ویژه زمانی که کاهش ارزش پول به صورت غیرمتوازن و غیرقابل پیش‌بینی رخ دهد. در حقوق ایران، هرچند این نظریه به صورت صریح و منسجم در قوانین پیش‌بینی نشده است، اما آثار و نشانه‌های آن را می‌توان در برخی قواعد کلی مانند قاعده لاضرر،

فعال می‌شود که اجرای تعهد به دلیل افزایش غیرمتعارف هزینه‌ها یا کاهش ارزش واقعی عوض قراردادی، خارج از توان متعارف اقتصادی او قرار گیرد (هاشمی، ۱۳۷۴، ص ۷۴). این وضعیت به‌ویژه در قراردادهای بلندمدت و تعهدات پولی با مبلغ ثابت، به وضوح قابل مشاهده است، زیرا تغییرات تدریجی ارزش پول می‌تواند تعادل اولیه قرارداد را به طور کامل از بین ببرد. در چنین شرایطی، استمرار الزام بدون تعدیل، عملاً به تحمیل تکلیف فراتر از توان متعارف منجر می‌شود که از منظر این قاعده قابل پذیرش نیست.

در سطح دوم، قاعده لاضرر نقش تعدیل‌کننده‌ای فراتر از وضعیت فردی ایفا می‌کند و به ساختار کلی رابطه قراردادی توجه دارد. بر این اساس، هرگاه اجرای دقیق مفاد قرارداد در شرایط جدید اقتصادی، موجب ورود زیان فاحش و غیرمتعارف به یکی از طرفین شود، باید امکان بازنگری در تعهدات فراهم گردد تا از تحقق ضرر ناروا جلوگیری شود (حسین‌آبادی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵). این قاعده در واقع از منظر تعادل منافع در قراردادها حمایت می‌کند و اجازه نمی‌دهد که تغییرات اقتصادی بیرونی، یکی از طرفین را به وضعیت استثمار قراردادی سوق دهد. در این چارچوب، تورم صرفاً یک متغیر اقتصادی نیست، بلکه عاملی است که می‌تواند ماهیت عدالت قراردادی را تحت تأثیر قرار دهد. در سطح سوم، اصل حسن نیت به عنوان یک استاندارد رفتاری، نقش تکمیلی در تفسیر و اجرای قراردادها ایفا می‌کند و بیشتر بر رفتار طرفین در طول اجرای قرارداد تمرکز دارد. این اصل اقتضا دارد که طرفین قرارداد در مواجهه با تغییرات اساسی و غیرقابل پیش‌بینی، از رفتار سخت‌گیرانه و سوءاستفاده از ظاهر تعهدات خودداری کنند و در جهت حفظ تعادل اقتصادی قرارداد همکاری نمایند (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۰). در شرایط تورمی، حسن نیت می‌تواند مبنایی برای الزام اخلاقی-حقوقی طرفین به پذیرش تعدیل یا مذاکره مجدد باشد، حتی اگر نص صریح قراردادی وجود نداشته باشد. در مجموع، هم‌پوشانی این سه مبنا نشان می‌دهد که نظام حقوقی ظرفیت بالقوه‌ای برای پذیرش تعدیل قضایی در شرایط تورمی دارد، هرچند این ظرفیت به صورت پراکنده و غیرمنسجم در منابع مختلف فقهی و حقوقی منعکس شده است. آنچه

تحقق این معیارها افزایش می‌یابد.

با وجود این، یکی از چالش‌های اساسی در پذیرش این نظریه، نگرانی از تضعیف امنیت حقوقی و ایجاد عدم قطعیت در روابط قراردادی است. اگر امکان مداخله قضایی بدون ضابطه روشن فراهم شود، پیش‌بینی‌پذیری قراردادها کاهش یافته و اعتماد طرفین به ثبات تعهدات تضعیف می‌شود. از این‌رو، برخی دیدگاه‌ها بر این باورند که پذیرش این نظریه باید محدود، استثنایی و مبتنی بر معیارهای سخت‌گیرانه باشد تا تعادل میان عدالت و ثبات حفظ شود (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۹). در نتیجه، قابلیت پذیرش نظریه تغییر اوضاع و احوال در حقوق ایران نه به‌صورت نفی یا اثبات مطلق، بلکه در قالب یک پذیرش مشروط و کنترل‌شده قابل تحلیل است.

۵- تأثیر تورم بر تعادل عوضین و برهم خوردن موازنه قراردادی  
تورم به‌عنوان یک پدیده اقتصادی مستمر، مستقیماً بر ارزش واقعی تعهدات پولی اثر می‌گذارد و می‌تواند تعادل اولیه میان عوضین را که مبنای شکل‌گیری قرارداد بوده، دچار اختلال جدی کند. در قراردادها، فرض اساسی بر این است که هر یک از طرفین در ازای دریافت عوضی مشخص، تعهدی متقابل را می‌پذیرد و این دو عوض از نظر اقتصادی در زمان انعقاد قرارداد متعادل هستند (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۹۷). اما با وقوع تورم، ارزش واقعی تعهد پولی کاهش یافته و در مقابل، هزینه اجرای تعهد برای متعهد افزایش می‌یابد، در حالی که طرف مقابل همچنان از ارزش اسمی توافق‌شده بهره‌مند می‌شود. این عدم توازن، به‌تدریج ماهیت معاوضی قرارداد را تضعیف کرده و آن را از حالت تعادل اولیه خارج می‌سازد. در قراردادهای بلندمدت، این اثر به‌مراتب شدیدتر است، زیرا فاصله زمانی میان انعقاد و اجرای تعهد، فرصت بیشتری برای اثرگذاری تورم ایجاد می‌کند. در چنین شرایطی، ارزش اسمی تعهد ثابت باقی می‌ماند، اما ارزش واقعی آن به‌طور مستمر کاهش می‌یابد، به‌گونه‌ای که ممکن است در زمان اجرا، تعهد به‌مراتب سنگین‌تر یا سبک‌تر از آن چیزی باشد که طرفین در ابتدا تصور کرده‌اند (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۶). این وضعیت نشان می‌دهد که قرارداد، به‌عنوان یک رابطه ایستا، در برابر

عسر و حرج و همچنین برخی رویه‌های قضایی مشاهده کرد (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۹۸). با این حال، پذیرش کامل این نظریه با چالش‌هایی مواجه است، زیرا نظام حقوقی ایران همچنان بر اصل لزوم قراردادها تأکید دارد و هرگونه مداخله در مفاد قرارداد را نیازمند توجیه قوی می‌داند. همین امر باعث شده است که اعمال این نظریه بیشتر به‌صورت پراکنده و موردی صورت گیرد تا یک قاعده منسجم و عام. در نتیجه، تحلیل قابلیت پذیرش آن در حقوق ایران نیازمند بررسی دقیق تعادل میان ثبات قراردادها و ضرورت انعطاف در برابر تحولات اقتصادی است.

بررسی قابلیت پذیرش نظریه تغییر اوضاع و احوال در حقوق ایران، مستلزم تحلیل تنش میان دو ارزش بنیادین «ثبات قراردادها» و «عدالت قراردادی» است. نظام حقوقی ایران به‌طور سنتی بر حفظ الزام‌آوری قراردادها تأکید دارد، اما در عمل، با موقعیت‌هایی مواجه می‌شود که تغییرات اقتصادی شدید، به‌ویژه تورم، اجرای دقیق تعهدات را از حالت متعارف خارج می‌سازد. در چنین شرایطی، اگر هیچ سازوکاری برای بازنگری در تعهدات وجود نداشته باشد، نتیجه آن تحمیل زیان غیرمتعارف به یکی از طرفین و برهم خوردن توازن اقتصادی قرارداد خواهد بود (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۵). این وضعیت نشان می‌دهد که اصل لزوم، در مواجهه با تغییرات بنیادین، نیازمند تفسیر منعطف‌تری است تا بتواند کارکرد تنظیمی خود را حفظ کند.

از منظر تحلیلی، پذیرش نظریه تغییر اوضاع و احوال در حقوق ایران را می‌توان به‌صورت تدریجی و غیرصریح در رویه قضایی مشاهده کرد، جایی که دادگاه‌ها در برخی موارد، با استناد به قواعد کلی، اقدام به تعدیل یا کاهش آثار سخت‌گیرانه تعهدات کرده‌اند. این رویکرد اگرچه به‌عنوان یک قاعده صریح پذیرفته نشده، اما نشان‌دهنده نوعی گرایش عملی به سمت پذیرش آثار این نظریه است (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۳). در این میان، نقش معیارهایی مانند غیرقابل پیش‌بینی بودن تغییرات اقتصادی، شدت اختلال در تعادل قراردادی و عدم امکان جبران از طرق دیگر، در تشخیص قابلیت اعمال این نظریه بسیار تعیین‌کننده است. به‌ویژه در شرایط تورمی، زمانی که کاهش ارزش پول به‌صورت مستمر و شدید رخ می‌دهد، امکان

کرد؛ یعنی ریسکی که در چارچوب اراده اولیه طرفین قابل پیش‌بینی و قیمت‌گذاری نبوده است. در چنین حالتی، استمرار الزام به اجرای تعهد بر مبنای ارزش اسمی اولیه، در واقع به معنای تحمیل یک نتیجه اقتصادی غیرعادلانه است که با فلسفه عدالت معاوضی در تعارض قرار می‌گیرد. این مسئله زمانی حساس‌تر می‌شود که نرخ تورم به صورت غیرقابل کنترل افزایش یابد و فاصله میان ارزش اسمی و واقعی به سطح بحرانی برسد. از سوی دیگر، برهم خوردن موازنه قراردادی ناشی از تورم، آثار رفتاری نیز در نظام قراردادهای ایجاد می‌کند. افزایش نااطمینانی نسبت به ارزش آینده تعهدات، موجب کاهش تمایل به انعقاد قراردادهای بلندمدت یا افزایش هزینه‌های احتیاطی در قراردادهای می‌شود (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۳). در نتیجه، بازار قراردادهای با نوعی ناکارآمدی مواجه می‌گردد که در آن طرفین یا از ورود به تعهدات بلندمدت خودداری می‌کنند یا شرط‌های سنگین تعدیلی و تضمینی را در قراردادهای درج می‌نمایند. این وضعیت نشان می‌دهد که تورم صرفاً یک پدیده اقتصادی نیست، بلکه مستقیماً بر ساختار حقوقی و رفتاری قراردادهای اثر می‌گذارد. در نهایت، تحلیل دقیق این آثار نشان می‌دهد که بدون پذیرش سازوکارهای اصلاحی مانند تعدیل قضایی، نظام قراردادی در برابر شوک‌های تورمی انعطاف لازم را نخواهد داشت و در بلندمدت با کاهش کارایی مواجه می‌شود. بنابراین، بررسی تأثیر تورم بر تعادل عوضین، نه تنها یک بحث نظری، بلکه یک ضرورت عملی برای حفظ کارکرد نظام حقوقی قراردادهای محسوب می‌شود.

#### ۶- قلمرو مداخله قضایی در تعدیل تعهدات قراردادی

مداخله قضایی در تعدیل تعهدات قراردادی از جمله موضوعات حساس در حقوق قراردادهاست، زیرا مستقیماً با اصل حاکمیت اراده و اصل لزوم قراردادهای در تعارض ظاهری قرار می‌گیرد. در عین حال، این مداخله زمانی توجیه‌پذیر می‌شود که اجرای دقیق قرارداد به دلیل شرایط غیرعادی مانند تورم شدید، به بی‌عدالتی آشکار میان طرفین منجر شود (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۷). در چنین وضعیتی، دادگاه‌ها به‌عنوان مرجع حل اختلاف، با هدف حفظ تعادل قراردادی و جلوگیری از نتایج غیرمنصفانه،

تحولات اقتصادی پویا آسیب‌پذیر است و نیازمند سازوکارهای اصلاحی برای حفظ کارکرد اقتصادی خود می‌باشد. از منظر تحلیل اقتصادی حقوق، برهم خوردن موازنه قراردادی ناشی از تورم را می‌توان به‌عنوان نوعی ناکارآمدی در تخصیص ریسک نیز تحلیل کرد. در حالت عادی، طرفین قرارداد باید ریسک‌های متعارف را در نظر بگیرند، اما تورم شدید و غیرقابل پیش‌بینی، از دایره ریسک‌های قابل انتظار خارج می‌شود و بار آن به صورت نامتوازن بر یکی از طرفین تحمیل می‌گردد (حسین‌آبادی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۹). این امر نه تنها عدالت معاوضی را مخدوش می‌کند، بلکه ممکن است منجر به کاهش انگیزه ورود به قراردادهای بلندمدت شود. بنابراین، تحلیل تأثیر تورم بر تعادل عوضین نشان می‌دهد که بدون وجود سازوکار تعدیل، نظام قراردادی در معرض بی‌ثباتی اقتصادی قرار می‌گیرد. اثر تورم بر برهم خوردن موازنه قراردادی را نمی‌توان صرفاً به کاهش ارزش پول محدود کرد، بلکه باید آن را در قالب یک اختلال ساختاری در منطق اقتصادی قراردادهای تحلیل نمود. در واقع، تورم با تغییر تدریجی و گاه جهشی قدرت خرید، باعث می‌شود که ارزش اسمی تعهدات از ارزش واقعی آن‌ها فاصله بگیرد و این فاصله هرچه بیشتر شود، کارکرد معاوضی قرارداد دچار انحراف بیشتری می‌گردد (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۴). این وضعیت به‌ویژه در تعهدات پولی ثابت، مانند اجاره‌های بلندمدت، قراردادهای پیمانکاری یا بدهی‌های مدت‌دار، به‌وضوح قابل مشاهده است. جایی که یکی از طرفین عملاً مبلغی را دریافت می‌کند که ارزش واقعی آن با زمان انعقاد قرارداد تفاوت اساسی پیدا کرده است. در چنین شرایطی، قرارداد از یک رابطه متعادل اقتصادی به رابطه‌ای نامتوازن تبدیل می‌شود که در آن یکی از طرفین متحمل زیان غیرمتعارف و طرف دیگر منتفع غیرمنتظره می‌گردد.

از منظر تحلیل حقوقی-اقتصادی، این وضعیت نوعی انتقال ناخواسته ریسک اقتصادی از یک طرف به طرف دیگر محسوب می‌شود که معمولاً در زمان انعقاد قرارداد مورد توافق صریح طرفین قرار نگرفته است (حسین‌آبادی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۷). به همین دلیل، برخی تحلیل‌ها معتقدند که تورم شدید را باید به‌عنوان «ریسک خارج از مفروضات قراردادی» تلقی

اولیه را دارد تا دادگاه تنها در موارد استثنایی وارد اصلاح مفاد قرارداد شود.

دومین معیار، «غیرقابل پیش‌بینی بودن تغییر» در زمان انعقاد قرارداد است. اگر تغییرات اقتصادی مانند تورم در سطح متعارف و قابل انتظار باشد، فرض بر این است که طرفین آن را در محاسبات قراردادی خود لحاظ کرده‌اند و بنابراین، دلیلی برای مداخله قضایی وجود ندارد (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹). اما زمانی که تورم به صورت جهشی و خارج از روندهای معمول اقتصادی رخ دهد، این پیش‌فرض فرو می‌ریزد و زمینه برای بازنگری قضایی فراهم می‌شود.

سومین معیار، «عدم امکان جبران از طریق ابزارهای قراردادی یا عرفی» است. به بیان دیگر، تا زمانی که طرفین بتوانند از طریق شرط‌های قراردادی، مذاکره مجدد یا سازوکارهای پیش‌بینی شده، تعادل را بازسازی کنند، ورود دادگاه ضرورتی ندارد (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷). این معیار نشان می‌دهد که مداخله قضایی باید آخرین راه‌حل باشد، نه نخستین واکنش به تغییر شرایط اقتصادی. در مجموع، قلمرو مداخله قضایی در تعدیل تعهدات را نمی‌توان به صورت یک اختیار گسترده و آزاد تفسیر کرد، بلکه باید آن را در قالب یک صلاحیت محدود و مشروط در نظر گرفت که تنها در شرایط خاص و استثنایی فعال می‌شود. این رویکرد، تلاش دارد میان دو هدف متعارض تعادل برقرار کند: از یک سو حفظ ثبات و امنیت قراردادهای، و از سوی دیگر جلوگیری از بی‌عدالتی ناشی از تغییرات شدید اقتصادی.

#### ۷- نقش اراده طرفین در پیش‌بینی یا اسقاط تعدیل قراردادی

اراده طرفین در حقوق قراردادهای نقش بنیادین در تعیین حدود و ثغور تعهدات دارد و در موضوع تعدیل قراردادی نیز این اراده می‌تواند تعیین‌کننده باشد که آیا امکان مداخله برای بازنگری در تعهدات وجود دارد یا خیر. در بسیاری از قراردادهای، طرفین با درج شروطی مانند شرط تعدیل، شرط تثبیت قیمت یا شرط اسقاط تعدیل، به‌طور ضمنی یا صریح درباره مواجهه با تغییرات اقتصادی آینده تصمیم‌گیری می‌کنند (بیگدلی،

ممکن است به تعدیل مفاد تعهدات روی آورند. با این حال، این اختیار قضایی مطلق نیست و باید در چارچوبی محدود و ضابطه‌مند اعمال شود تا امنیت حقوقی قراردادهای دچار تزلزل نگردد. قلمرو این مداخله معمولاً به مواردی محدود می‌شود که تغییر اوضاع و احوال به صورت اساسی، غیرقابل پیش‌بینی و خارج از کنترل طرفین رخ داده باشد. در چنین شرایطی، دادگاه نمی‌تواند صرفاً بر اساس دشواری اجرای قرارداد اقدام به تغییر مفاد آن کند، بلکه باید احراز کند که ادامه اجرای تعهد به شکل اولیه، موجب اختلال جدی در عدالت معاوضی شده است (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۹۹). این معیارها نشان می‌دهد که مداخله قضایی در تعدیل، یک استثنا بر اصل لزوم است و نه یک قاعده عمومی. بنابراین، قلمرو آن باید به گونه‌ای تعریف شود که از یک سو امکان اصلاح بی‌عدالتی‌های آشکار فراهم گردد و از سوی دیگر، ثبات قراردادهای حفظ شود. در عمل، دادگاه‌ها در نظام حقوقی ایران معمولاً با احتیاط به این حوزه ورود می‌کنند و اغلب تلاش دارند از طریق تفسیر قرارداد یا استفاده از قواعد عمومی، تعادل را برقرار کنند بدون آنکه مستقیماً مفاد قرارداد را تغییر دهند (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۰). این رویکرد نشان‌دهنده نوعی تردید ساختاری در پذیرش گسترده مداخله قضایی در تعدیل قراردادهاست. با این حال، در مواردی که کاهش ارزش پول یا تغییرات اقتصادی شدید به‌طور آشکار تعادل قرارداد را مختل کرده باشد، گرایش به پذیرش محدود تعدیل قضایی افزایش یافته است. در نتیجه، قلمرو مداخله قضایی را می‌توان در یک طیف تحلیل کرد که از عدم مداخله مطلق تا مداخله کامل در مفاد قرارداد امتداد دارد، اما در حقوق ایران، این قلمرو عمدتاً در سطح میانی و محدود باقی مانده است. قلمرو مداخله قضایی در تعدیل تعهدات قراردادی را می‌توان دقیق‌تر در پرتو معیارهای کنترلی و محدودکننده تحلیل کرد؛ معیارهایی که مانع از تبدیل تعدیل به ابزار مداخله گسترده و بی‌ضابطه در قراردادهای می‌شوند. نخستین محدودیت، ضرورت احراز «تغییر اساسی اوضاع و احوال» است؛ به این معنا که صرف دشواری یا افزایش هزینه‌ها برای یکی از طرفین کافی نیست و باید تغییر به حدی باشد که بنیان اقتصادی قرارداد را دگرگون کرده باشد (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۷). این شرط، نقش فیلتر

و نشان می‌دهد که قراردادها صرفاً ابزار تبادل تعهدات نیستند، بلکه سازوکار مدیریت ریسک اقتصادی نیز محسوب می‌شوند.

در سطح دوم، اراده طرفین می‌تواند به‌طور مستقیم بر حدود مداخله قضایی اثر بگذارد. زمانی که طرفین به‌صراحت امکان تعدیل را نفی کرده باشند، اصل بر این است که دادگاه باید به این توافق احترام بگذارد و از ورود به اصلاح مفاد قرارداد خودداری کند، مگر در شرایط استثنایی و فوق‌العاده شدید (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰). در مقابل، اگر طرفین امکان تعدیل را پیش‌بینی کرده باشند، دادگاه در واقع در چارچوب اراده آنان عمل می‌کند و نقش اجرایی و تکمیلی پیدا می‌کند نه نقش جایگزین اراده. این وضعیت نشان می‌دهد که مداخله قضایی در تعدیل، ذاتاً تابعی از اراده قراردادی است و نه مستقل از آن. با این حال، چالش اصلی زمانی بروز می‌کند که اراده طرفین با واقعیت‌های اقتصادی به‌شدت متعارض شود. برای مثال، در شرایط تورم‌های شدید و غیرقابل پیش‌بینی، حتی اگر طرفین اسقاط کامل تعدیل را پذیرفته باشند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا چنین اراده‌ای می‌تواند مشروعیت خود را در برابر اصولی مانند منع ضرر یا عدالت معاوضی حفظ کند یا خیر (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۸). در اینجا، بخشی از دکترین حقوقی بر این باور است که اراده خصوصی نمی‌تواند تا حدی گسترش یابد که منجر به نفی کامل عدالت قراردادی شود، زیرا در این صورت قرارداد از یک رابطه حقوقی متوازن به ابزار تحمیل زیان تبدیل می‌شود.

از منظر کارکردی نیز باید توجه داشت که افراط در احترام به اراده طرفین در شرایط تورمی می‌تواند به ایجاد قراردادهای غیرمنصفانه و ناپایدار منجر شود، در حالی که بی‌توجهی کامل به اراده نیز امنیت حقوقی را تضعیف می‌کند. بنابراین، نقش اراده در این حوزه باید به‌صورت متوازن و در تعامل با اصولی مانند انصاف، حسن نیت و لاضرر تحلیل شود. در نهایت، می‌توان گفت اراده طرفین نه به‌عنوان یک عامل مطلق، بلکه به‌عنوان یکی از عناصر تعیین‌کننده در کنار قواعد آمره و اصول عدالت، در شکل‌دهی به امکان تعدیل قراردادی ایفای نقش می‌کند.

۱۳۸۶، ص ۱۲۱). این امر نشان می‌دهد که نظام حقوقی به اراده خصوصی اجازه داده است تا بخشی از ریسک ناشی از تغییر اوضاع و احوال، از جمله تورم، را تنظیم کند. در مواردی که طرفین شرط تعدیل را پیش‌بینی کرده باشند، دادگاه در مقام اجرا صرفاً نقش نظارتی دارد و باید مطابق با اراده قراردادی، تغییرات لازم را اعمال کند. در مقابل، اگر شرط اسقاط تعدیل یا پذیرش ریسک تغییرات اقتصادی در قرارداد درج شده باشد، امکان مداخله قضایی به‌مراتب محدودتر می‌شود و اصل بر التزام به مفاد توافق باقی می‌ماند (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۵). با این حال، حتی در چنین شرایطی، در صورت وقوع تغییرات بسیار شدید و غیرعادی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اراده طرفین می‌تواند به‌طور مطلق مانع اعمال قواعدی مانند لاضرر یا عسر و حرج شود یا خیر. این موضوع یکی از نقاط تعارض میان حاکمیت اراده و عدالت قراردادی محسوب می‌شود.

از منظر تحلیلی، نقش اراده طرفین در پیش‌بینی یا اسقاط تعدیل را می‌توان در قالب توزیع ریسک اقتصادی نیز بررسی کرد. در این چارچوب، طرفین با تنظیم شروط قراردادی، در واقع درباره پذیرش یا انتقال ریسک‌هایی مانند تورم تصمیم‌گیری می‌کنند و دادگاه‌ها نیز معمولاً به این توزیع احترام می‌گذارند (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۲). با این حال، در مواردی که عدم تعادل ناشی از تورم به‌حدی شدید باشد که اجرای قرارداد را از منطق اقتصادی خارج کند، برخی دیدگاه‌ها معتقدند که اراده طرفین نمی‌تواند به‌طور کامل مانع مداخله قضایی شود. در نتیجه، نقش اراده در این حوزه نه مطلق، بلکه نسبی و در تعامل با اصول عدالت و انصاف قابل تحلیل است. بررسی عمیق‌تر نقش اراده طرفین نشان می‌دهد که این اراده در واقع در دو سطح متفاوت عمل می‌کند: نخست در سطح «تخصیص ریسک» و دوم در سطح «محدودسازی یا گسترش مداخله قضایی». در سطح نخست، طرفین قرارداد با درج شروطی مانند شرط تعدیل، شرط ثبات قیمت یا حتی شرط پذیرش نوسانات اقتصادی، عملاً درباره نحوه مواجهه با تورم تصمیم‌گیری می‌کنند و بار اقتصادی تغییرات آینده را میان خود توزیع می‌نمایند (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۳). این نوع تنظیم قراردادی، از منظر حقوقی به‌عنوان تجلی اصل حاکمیت اراده تلقی می‌شود

راه‌حل‌های انعطاف‌پذیر شده است. این وضعیت نشان می‌دهد که نظام قضایی هنوز در حال جست‌وجوی تعادل میان ثبات حقوقی و عدالت اقتصادی است.

تحلیل عمیق‌تر رویه قضایی نشان می‌دهد که یکی از ویژگی‌های اصلی برخورد دادگاه‌ها با مسئله تورم، تمایل به «تغییر صورت مسئله» به جای «حل مستقیم مسئله تعدیل» است. به این معنا که به جای پذیرش صریح تعدیل تعهد، دادگاه‌ها غالباً موضوع را در قالب خسارت تأخیر تأدیه، تفسیر مفاد قرارداد یا احراز تقصیر در اجرای تعهد بازتعریف می‌کنند (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱). این رویکرد سبب شده است که مفهوم تعدیل قضایی به صورت مستقل و شفاف در رویه قضایی ایران تثبیت نشود و بیشتر در لایه‌های پنهان استدلال‌های قضایی باقی بماند. در نتیجه، اختلافات ناشی از تورم اغلب در قالب‌های سنتی حل‌وفصل می‌شوند، بدون آنکه ماهیت واقعی مسئله یعنی برهم خوردن تعادل اقتصادی قرارداد به صورت مستقیم مورد شناسایی قرار گیرد. از سوی دیگر، در برخی آرای محدود، نشانه‌هایی از گرایش به پذیرش غیرمستقیم تعدیل دیده می‌شود؛ به‌ویژه در مواردی که کاهش ارزش پول به صورت شدید و خارج از عرف اقتصادی رخ داده است. در این موارد، دادگاه‌ها با استناد به اصول کلی عدالت، انصاف یا منع ضرر، تلاش کرده‌اند آثار قرارداد را به نحوی تعدیل کنند که از تحمیل زیان غیرمتعارف جلوگیری شود (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۶). با این حال، این مداخلات فاقد چارچوب نظری مشخص بوده و بیشتر جنبه استثنایی و موردی دارند تا اینکه نشان‌دهنده یک سیاست قضایی منسجم باشند. همین امر موجب شده است که پیش‌بینی‌پذیری در دعاوی مرتبط با تورم پایین باشد و وکلا و طرفین قرارداد نتوانند بر یک رویه ثابت اتکا کنند. نکته مهم دیگر در بررسی رویه قضایی، تفاوت برخورد دادگاه‌ها با انواع قراردادهاست. در قراردادهای تجاری و حرفه‌ای، تمایل بیشتری به پذیرش ریسک اقتصادی و عدم مداخله مشاهده می‌شود، در حالی که در برخی روابط غیرتجاری یا دارای نابرابری اقتصادی، دادگاه‌ها انعطاف بیشتری نشان داده‌اند (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۳). این تفاوت نشان می‌دهد که رویه قضایی تا حدی به عدالت موقعیتی توجه دارد، اما این توجه نیز فاقد

۸- بررسی رویه قضایی ایران در مواجهه با تعدیل تعهدات در شرایط تورمی رویه قضایی در حقوق ایران در زمینه تعدیل تعهدات ناشی از تورم، بیشتر ماهیتی پراکنده، موردی و غیرنظام‌مند دارد و هنوز به یک دکترین واحد و منسجم تبدیل نشده است. دادگاه‌ها در مواجهه با اختلافات ناشی از کاهش ارزش پول، معمولاً با احتیاط بسیار عمل می‌کنند و به ندرت به صورت صریح حکم به تعدیل مفاد قرارداد می‌دهند (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۱). این احتیاط ناشی از پایبندی سنتی نظام حقوقی به اصل لزوم قراردادها و نگرانی از تضعیف امنیت حقوقی در روابط اقتصادی است. در نتیجه، در بسیاری از موارد، دادگاه‌ها تلاش می‌کنند از طریق تفسیر قرارداد یا استفاده از قواعد عمومی مسئولیت، آثار تورم را به صورت غیرمستقیم مدیریت کنند.

در برخی پرونده‌ها، به‌ویژه در حوزه تعهدات پولی و خسارت تأخیر تأدیه، دادگاه‌ها به صورت محدود به شاخص‌های اقتصادی یا کاهش ارزش پول توجه کرده‌اند، اما این توجه بیشتر در قالب جبران خسارت بوده تا تعدیل مستقیم تعهد (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴). این رویکرد نشان می‌دهد که رویه قضایی ایران هنوز میان «جبران خسارت ناشی از تأخیر» و «تعدیل ناشی از تغییر ارزش اقتصادی» تفکیک روشنی ایجاد نکرده است. همین امر موجب شده است که بسیاری از دعاوی مرتبط با تورم، در قالب‌های سنتی خسارت تحلیل شوند، نه در قالب نظریه تغییر اوضاع و احوال. از سوی دیگر، برخی آرای قضایی به صورت غیرمستقیم نشان‌دهنده پذیرش محدود منطق تعدیل هستند؛ به این معنا که در مواردی که کاهش ارزش پول به صورت فاحش و غیرمتعارف بوده، دادگاه‌ها با تکیه بر اصول کلی مانند عدالت و انصاف، راه‌حلی برای کاهش آثار زیان‌بار ارائه داده‌اند (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۶). با این حال، این رویکردها فاقد انسجام نظری هستند و بیشتر به صورت استثنایی و موردی اعمال شده‌اند. در نتیجه، نمی‌توان از آن‌ها به‌عنوان یک رویه پایدار در پذیرش تعدیل قضایی یاد کرد. در مجموع، رویه قضایی ایران در این حوزه در مرحله گذار قرار دارد؛ از یک‌سو به اصول سنتی مانند لزوم قراردادها پایبند است و از سوی دیگر، در مواجهه با واقعیت‌های اقتصادی مانند تورم، ناگزیر به اتخاذ

اجازه نمی‌دهد کاهش شدید ارزش پول منجر به بی‌عدالتی آشکار شود. در این چارچوب، شاخص‌های رسمی اقتصادی به‌عنوان ابزار سنجش تغییر ارزش پول مورد توجه قرار گرفته‌اند تا نوعی معیار عینی برای اصلاح آثار تورم فراهم شود (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۸). این امر نشان می‌دهد که دیوان عالی کشور به‌دنبال ایجاد نوعی وحدت رویه در مواجهه با چالش‌های اقتصادی قراردادهای بوده است.

در مجموع، رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ را می‌توان نقطه آغاز یک تحول تدریجی در حقوق تعهدات ایران دانست که زمینه را برای پذیرش گسترده‌تر مفاهیمی مانند تعدیل اقتصادی و بازنگری در تعهدات پولی فراهم کرده است. با این حال، این تحول هنوز کامل نشده و در مرز میان سنت حقوقی و ضرورت‌های اقتصادی در حال حرکت است. آثار رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ را نمی‌توان صرفاً در سطح حل اختلافات قضایی محدود کرد، بلکه این رأی در عمل نوعی بازتعریف غیرمستقیم از ماهیت تعهدات پولی در حقوق ایران ایجاد کرده است. تا پیش از این رأی، غالب رویکردها بر ثبات عدد اسمی تعهد و عدم توجه به تغییر ارزش پول استوار بود، اما با پذیرش امکان لحاظ شاخص‌های اقتصادی، نوعی گسست در این رویکرد سنتی ایجاد شد (منتظری و فرزاد، ۱۴۰۲، ص ۱۹). این تغییر به‌ویژه در دعاوی مربوط به دیون بلندمدت اهمیت دارد، جایی که فاصله زمانی میان ایجاد و اجرای تعهد، اثر تورم را تشدید می‌کند و می‌تواند نتیجه اجرای قرارداد را به‌طور کامل از منطق اولیه آن خارج سازد. با این حال، باید توجه داشت که رأی مذکور همچنان در چارچوب «جبران خسارت» صورت‌بندی شده و از پذیرش صریح مفهوم تعدیل فاصله دارد. این نکته نشان‌دهنده نوعی محافظه‌کاری قضایی در مواجهه با مداخله مستقیم در مفاد قرارداد است، به‌گونه‌ای که تلاش شده است ضمن پاسخ به ضرورت‌های اقتصادی، اصل لزوم قراردادهای نیز حفظ شود (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۷). در واقع، دیوان عالی کشور به جای آنکه به تغییر مستقیم تعهد حکم دهد، از سازوکارهای جبرانی استفاده کرده تا اثر اقتصادی تورم تا حدی خنثی شود. این رویکرد را می‌توان نوعی «تعدیل غیرمستقیم» یا «تعدیل در پوشش خسارت» تلقی کرد.

معیارهای شفاف و قابل پیش‌بینی است.

در نهایت، می‌توان گفت که رویه قضایی ایران در مواجهه با تورم، در وضعیت «دوگانگی عملی» قرار دارد؛ از یک سو پایبندی به اصل لزوم قراردادهای و پرهیز از مداخله مستقیم، و از سوی دیگر تلاش برای جلوگیری از نتایج آشکاراً ناعادلانه. این دوگانگی باعث شده است که تعدیل قضایی نه به‌عنوان یک ابزار مستقل، بلکه به‌صورت پراکنده و ضمنی در تصمیمات قضایی ظاهر شود.

۹- تحلیل رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ و آثار آن بر تعدیل تعهدات پولی  
رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ دیوان عالی کشور یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در برخورد نظام حقوقی ایران با مسئله کاهش ارزش پول و آثار آن بر تعهدات قراردادی محسوب می‌شود. این رأی در واقع پاسخی به اختلافات رویه‌ای دادگاه‌ها در خصوص امکان جبران کاهش ارزش پول و نحوه محاسبه آن در تعهدات پولی است. اهمیت این رأی در آن است که برای نخستین بار به‌صورت نسبتاً صریح، امکان لحاظ کردن شاخص‌های اقتصادی در تعیین میزان بدهی پولی را مورد پذیرش قرار داده و از نگاه صرفاً اسمی به تعهدات پولی فاصله گرفته است (منتظری و فرزاد، ۱۴۰۲، ص ۱۶). این تحول نشان‌دهنده نوعی حرکت از رویکرد سنتی به رویکرد اقتصادی‌تر در تحلیل تعهدات قراردادی است. در تحلیل محتوایی، رأی مزبور با تأکید بر لزوم جبران کاهش ارزش پول در برخی شرایط، عملاً به این نکته اشاره دارد که اجرای تعهد پولی نباید صرفاً بر مبنای عدد اسمی اولیه صورت گیرد، بلکه باید شرایط اقتصادی و تغییرات ناشی از تورم نیز در نظر گرفته شود. این رویکرد به‌طور غیرمستقیم به مفهوم تعدیل نزدیک می‌شود، هرچند در ظاهر آن را در قالب «جبران خسارت» تحلیل می‌کند. همین نکته نشان می‌دهد که نظام قضایی ایران هنوز تمایلی به پذیرش صریح عنوان تعدیل ندارد، اما در عمل به سمت پذیرش آثار آن حرکت کرده است (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۲). از منظر نظری، این رأی را می‌توان تلاشی برای ایجاد تعادل میان اصل لزوم قراردادهای و واقعیت‌های اقتصادی دانست. زیرا از یک سو بر الزام‌آوری تعهدات تأکید دارد و از سوی دیگر،

می‌گیرند، اما زمانی که تورم از حدود پیش‌بینی‌های منطقی فراتر می‌رود، این فرض دچار تزلزل می‌شود (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۶). بنابراین، اگر اثبات شود که طرفین در زمان انعقاد قرارداد نمی‌توانسته‌اند چنین سطحی از تغییرات اقتصادی را پیش‌بینی کنند، زمینه برای پذیرش تعدیل فراهم می‌شود. این معیار نقش مهمی در تفکیک میان نوسانات عادی بازار و بحران‌های اقتصادی دارد. سومین معیار، «اختلال فاحش در تعادل قراردادی» است که به‌عنوان مهم‌ترین شاخص عملی در تشخیص ضرورت تعدیل شناخته می‌شود. اختلال فاحش زمانی رخ می‌دهد که رابطه میان عوضین به‌طور اساسی برهم بخورد و یکی از طرفین متحمل زیان سنگین یا غیرمنصفانه شود، به‌گونه‌ای که ادامه اجرای قرارداد با شرایط اولیه، از نظر اقتصادی غیرمنطقی تلقی گردد (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸). در این حالت، قرارداد از حالت تعادل خارج شده و به یک رابطه نابرابر تبدیل می‌شود که نیازمند بازتنظیم است. در مجموع، این سه معیار در کنار یکدیگر چارچوبی نسبتاً منسجم برای تشخیص ضرورت تعدیل فراهم می‌کنند، اما همچنان نیازمند تفسیر قضایی دقیق و مبتنی بر شرایط هر پرونده هستند.

معیارهای سه‌گانه شدت تورم، غیرقابل پیش‌بینی بودن و اختلال فاحش، در عمل یک شبکه ارزیابی به‌هم‌پیوسته ایجاد می‌کنند که دادگاه‌ها باید آن را به‌صورت یک کل واحد تحلیل کنند، نه به شکل عناصر جداگانه. در واقع، صرف احراز یکی از این معیارها برای اعمال تعدیل کافی نیست و باید هم‌زمان رابطه علی میان تغییر اقتصادی و برهم خوردن تعادل قراردادی احراز شود (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۶). این مسئله اهمیت تحلیل کارشناسی در دعاوی مرتبط با تورم را افزایش می‌دهد، زیرا تعیین شدت واقعی کاهش ارزش پول یا میزان اختلال در تعادل، نیازمند داده‌های اقتصادی و محاسبات دقیق است. در بسیاری از موارد، اختلاف میان طرفین نه در اصل وقوع تورم، بلکه در میزان اثرگذاری آن بر تعهدات قراردادی است. از منظر تحلیلی، معیار «شدت تورم» باید با شاخص‌های عینی اقتصادی سنجیده شود، اما چالش اصلی در این است که هیچ آستانه قانونی مشخصی برای تشخیص شدت قابل قبول یا غیرقابل قبول تورم

از منظر آثار عملی، این رأی موجب افزایش اهمیت شاخص‌های رسمی اقتصادی در رسیدگی‌های قضایی شده و دادگاه‌ها را به سمت استفاده از معیارهای عینی‌تر برای محاسبه بدهی‌های پولی سوق داده است (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۱). این امر تا حدی از تشتت آراء جلوگیری کرده و به ایجاد وحدت رویه نسبی در دعاوی مالی کمک کرده است. با این وجود، همچنان ابهاماتی درباره حدود اعمال این شاخص‌ها و نسبت آن با اراده طرفین وجود دارد؛ به‌ویژه در قراردادهایی که طرفین به‌طور صریح درباره ثبات مبلغ توافق کرده‌اند.

در نهایت، می‌توان گفت رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ نقطه گذار میان دو رویکرد است: رویکرد سنتی مبتنی بر ثبات اسمی تعهد و رویکرد نوین مبتنی بر توجه به واقعیت‌های اقتصادی. این رأی اگرچه به‌طور کامل نظریه تعدیل را نپذیرفته، اما عملاً زمینه‌های حرکت به سمت آن را فراهم کرده و نقش مهمی در تغییر تدریجی نگرش قضایی نسبت به آثار تورم بر تعهدات پولی ایفا کرده است.

۱۰- معیارهای تشخیص ضرورت تعدیل (شدت تورم، غیرقابل پیش‌بینی بودن، اختلال فاحش)

تشخیص ضرورت تعدیل تعهدات قراردادی در شرایط تورمی، وابسته به مجموعه‌ای از معیارهای عینی و ذهنی است که باید به‌صورت توأمان مورد ارزیابی قرار گیرند. نخستین معیار، «شدت تورم» است که نقش تعیین‌کننده‌ای در احراز ضرورت مداخله قضایی دارد. صرف وجود تورم معمولی در اقتصاد برای توجیه تعدیل کافی نیست، بلکه باید افزایش قیمت‌ها به سطحی برسد که تعادل اقتصادی قرارداد را به‌طور جدی مختل کند و ارزش واقعی تعهدات را از حالت متعارف خارج سازد (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۱). در این چارچوب، دادگاه باید بررسی کند که آیا کاهش قدرت خرید به حدی رسیده است که ادامه اجرای قرارداد، یکی از طرفین را در وضعیت زیان غیرمتعارف قرار دهد یا خیر. دومین معیار، «غیرقابل پیش‌بینی بودن تغییرات اقتصادی» است. در حقوق قراردادهای اصل بر این است که طرفین ریسک‌های متعارف را در زمان انعقاد قرارداد در نظر

باشد. در شرایطی که دادگاه اقدام به تعدیل تعهد می‌کند، معیار تشخیص تخلف قراردادی نیز متناسب با شرایط جدید تغییر می‌یابد و نمی‌توان اجرای تعهد را صرفاً بر مبنای مفاد اولیه سنجید (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۴). به عبارت دیگر، پس از تعدیل، معیار وفای به عهد از قالب اولیه خارج شده و بر اساس شرایط اصلاح‌شده ارزیابی می‌شود. این امر موجب می‌شود که مسئولیت قراردادی نیز تابع وضعیت جدید گردد و از تحمیل مسئولیت غیرمنصفانه جلوگیری شود. از سوی دیگر، تعدیل می‌تواند آثار مهمی بر خسارت‌های ناشی از عدم اجرا یا تأخیر در اجرای تعهد داشته باشد. در این حالت، مبنای محاسبه خسارت تغییر کرده و دادگاه باید بر اساس تعهد اصلاح‌شده، میزان خسارت را تعیین کند (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۶). این موضوع به‌ویژه در تعهدات پولی اهمیت دارد، زیرا تغییر ارزش پول می‌تواند مستقیماً بر میزان خسارت تأثیر بگذارد. در نتیجه، تعدیل نه تنها تعهد اصلی، بلکه آثار تبعی آن را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در مجموع، آثار حقوقی تعدیل نشان می‌دهد که این نهاد، یک ابزار صرفاً اصلاحی نیست، بلکه دارای پیامدهای گسترده در ساختار مسئولیت قراردادی است. آثار تعدیل بر مسئولیت قراردادی را باید در سطحی عمیق‌تر، به‌عنوان بازتعریف معیار «نقض تعهد» تحلیل کرد؛ زیرا پس از مداخله قضایی و اصلاح مفاد قرارداد، دیگر نمی‌توان رفتار متعهد را با معیارهای اولیه سنجید. در این وضعیت، مرز میان «عدم اجرا» و «اجرای مطابق وضعیت جدید» تغییر می‌کند و همین امر مستقیماً بر تشخیص مسئولیت اثر می‌گذارد (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۶). به بیان دقیق‌تر، تعدیل باعث می‌شود که مفهوم تخلف قراردادی نسبی شود و وابسته به شرایط اصلاح‌شده توسط دادگاه باشد، نه متن اولیه قرارداد. این تحول در ارزیابی مسئولیت، به‌ویژه در تعهدات پولی، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا تغییر ارزش پول می‌تواند باعث شود که تأخیر در پرداخت، دیگر به‌صورت مطلق قابل انتساب به تقصیر متعهد نباشد. در چنین شرایطی، دادگاه باید بررسی کند که آیا عدم ایفای تعهد ناشی از شرایط اقتصادی خارج از کنترل متعهد بوده یا نتیجه رفتار قابل سرزنش اوست (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۸). این تفکیک، نقش مهمی در جلوگیری از

وجود ندارد (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۲). این خلأ باعث شده است که تشخیص این معیار به صلاح‌دید دادگاه و ارزیابی کارشناسی وابسته باشد، که خود می‌تواند به عدم یکنواختی رویه منجر شود. در نتیجه، یکسان نبودن معیارهای سنجش در پرونده‌های مشابه، از مهم‌ترین انتقادات وارد بر وضعیت موجود است. در خصوص معیار غیرقابل پیش‌بینی بودن نیز، اختلاف نظر قابل توجهی وجود دارد؛ زیرا در برخی تحلیل‌ها، تورم به‌عنوان یک پدیده نسبتاً قابل انتظار در اقتصادهای ناپایدار تلقی می‌شود و در نتیجه نمی‌توان آن را به‌طور مطلق غیرقابل پیش‌بینی دانست (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۰). این دیدگاه موجب می‌شود دامنه اعمال تعدیل محدودتر شود. در مقابل، در شرایط تورم‌های جهشی و غیرعادی، استدلال غیرقابل پیش‌بینی بودن تقویت می‌شود و امکان مداخله قضایی افزایش می‌یابد. در نهایت، معیار اختلال فاحش نقش جمع‌بندی‌کننده دارد و در واقع نتیجه نهایی ارزیابی دو معیار قبلی را منعکس می‌کند. اگر شدت تورم بالا و غیرقابل پیش‌بینی بودن آن احراز شود، احتمال تحقق اختلال فاحش در تعادل قراردادی نیز افزایش می‌یابد و زمینه برای تعدیل فراهم می‌شود. با این حال، فقدان استانداردهای دقیق در این حوزه همچنان یکی از چالش‌های اساسی در اعمال یکنواخت این معیارهاست.

۱۱- آثار حقوقی تعدیل بر تعهدات قراردادی و مسئولیت طرفین  
تعدیل تعهدات قراردادی در شرایط تورمی، در وهله نخست بر ماهیت و دامنه تعهدات طرفین اثر مستقیم می‌گذارد و موجب تغییر در محتوای الزام‌آور قرارداد می‌شود بدون آنکه اصل رابطه حقوقی را از بین ببرد. این تغییر می‌تواند به‌صورت افزایش یا کاهش مبلغ تعهد، تغییر در زمان یا نحوه اجرا یا بازتنظیم ارزش اقتصادی تعهد ظاهر شود (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۰). در نتیجه، قرارداد از حالت اولیه خود که بر مبنای تعادل اسمی شکل گرفته بود، به وضعیتی بازتنظیم‌شده منتقل می‌شود که هدف آن بازگرداندن تعادل اقتصادی است. این تحول نشان می‌دهد که تعدیل، نه یک انحلال، بلکه یک بازمهندسی حقوقی تعهدات محسوب می‌شود. از منظر مسئولیت قراردادی، تعدیل می‌تواند بر ارزیابی نقض تعهد نیز اثرگذار

از منظر راهکارهای اصلاحی، پیشنهاد شده است که قانون‌گذار با الهام از نظام‌های حقوقی تطبیقی، به‌ویژه قواعد مربوط به تغییر اوضاع و احوال، چارچوبی مشخص برای تعدیل تعهدات ناشی از تورم تدوین کند. این چارچوب می‌تواند شامل تعیین معیارهای عینی مانند شاخص‌های رسمی اقتصادی، حدود شدت تغییر و شرایط اعمال مداخله قضایی باشد (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۴). همچنین پیش‌بینی امکان توافق طرفین درباره سازوکارهای تعدیل، می‌تواند نقش اراده خصوصی را تقویت کرده و از مداخله بیش از حد دادگاه‌ها جلوگیری کند. اصلاح نظام حقوقی در این حوزه باید به‌گونه‌ای باشد که میان دو هدف اساسی تعادل برقرار کند: حفظ ثبات قراردادهای و تضمین عدالت اقتصادی در شرایط تورمی.

اصلاح خلأهای موجود در حوزه تعدیل تعهدات قراردادی، مستلزم حرکت از رویکرد صرفاً قاعده‌محور به سمت یک نظام ترکیبی مبتنی بر اصول و معیارهای اقتصادی است. در این چارچوب، یکی از راهکارهای اساسی، شناسایی صریح «نظریه تغییر اوضاع و احوال» در نظام حقوقی داخلی است تا دادگاه‌ها از اتکای صرف به قواعد پراکنده بی‌نیاز شوند (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۴۵). چنین شناسایی‌ای می‌تواند مبنای قانونی روشن‌تری برای مداخله قضایی ایجاد کند و از تشتت آراء جلوگیری نماید. راهکار دیگر، تقویت نقش قرارداد در مدیریت ریسک‌های اقتصادی است. به این معنا که طرفین بتوانند با استفاده از شروط استاندارد تعدیل، سازوکارهای مشخصی برای مواجهه با تورم پیش‌بینی کنند و بدین ترتیب، نیاز به مداخله قضایی کاهش یابد (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶). این رویکرد علاوه بر افزایش انعطاف‌پذیری قراردادهای، موجب افزایش پیش‌بینی‌پذیری در روابط اقتصادی نیز خواهد شد. در چنین حالتی، دادگاه‌ها تنها در موارد استثنایی وارد عمل می‌شوند و نقش تکمیلی خواهند داشت. از منظر نهادی نیز پیشنهاد می‌شود که شاخص‌های رسمی اقتصادی به‌عنوان معیارهای الزام‌آور یا حداقل راهنمای قضایی در دعاوی مرتبط با تورم مورد استفاده قرار گیرند تا وحدت رویه تقویت شود (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸). این امر می‌تواند از تصمیم‌گیری‌های متعارض جلوگیری کرده و مبنای

تحمیل مسئولیت غیرمنصفانه دارد. از منظر آثار تبعی، تعدیل می‌تواند بر میزان و حتی ماهیت خسارت‌های قابل مطالبه نیز اثر بگذارد. زمانی که تعهد اصلاح می‌شود، خسارت تأخیر یا عدم انجام نیز باید بر اساس تعهد جدید محاسبه گردد، نه تعهد اولیه (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۰). این امر موجب می‌شود که نظام جبران خسارت نیز با واقعیت اقتصادی جدید هماهنگ شود و از حالت صوری خارج گردد. در غیر این صورت، جبران خسارت می‌تواند خود به منبع بی‌عدالتی جدیدی تبدیل شود. در نهایت، می‌توان گفت که تعدیل تعهدات نه تنها ماهیت قرارداد را تغییر می‌دهد، بلکه نظام مسئولیت ناشی از آن را نیز بازتعریف می‌کند و این امر نشان‌دهنده پیوند تنگاتنگ میان عدالت قراردادی و پویایی اقتصادی است.

۱۲- ارزیابی خلأهای قانونی و ارائه راهکارهای اصلاحی در حقوق ایران  
نظام حقوقی ایران در مواجهه با آثار تورم بر تعهدات قراردادی با یک خلأ تقنینی قابل توجه روبه‌رو است، زیرا هیچ مقرر صریح و نظام‌مندی برای تعدیل تعهدات ناشی از تغییر ارزش پول یا برهم خوردن تعادل اقتصادی قراردادهای پیش‌بینی نشده است. این خلأ موجب شده است که دادگاه‌ها ناچار به استفاده از قواعد کلی و تفسیری برای حل اختلافات باشند، امری که به پراکندگی رویه و عدم پیش‌بینی‌پذیری منجر شده است (بادینی، ۱۳۹۸، ص ۱۴۰). در نتیجه، نظام قراردادی در ایران بیشتر بر پایه اصول سنتی مانند لزوم قراردادهای اداره می‌شود، بدون آنکه ابزارهای کافی برای مواجهه با نوسانات شدید اقتصادی در اختیار داشته باشد. در سطح تحلیلی، یکی از مهم‌ترین مشکلات موجود، فقدان یک چارچوب قانونی روشن برای پذیرش یا رد تعدیل قضایی است. این امر باعث شده است که نقش قاضی در بسیاری از موارد به‌صورت سلیقه‌ای یا مبتنی بر تفسیر موردی قواعد عمومی گسترش یابد (جلالی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۲). چنین وضعیتی اگرچه انعطاف‌پذیری ایجاد می‌کند، اما در عین حال امنیت حقوقی را کاهش داده و امکان پیش‌بینی نتایج دعاوی را دشوار می‌سازد. از سوی دیگر، نبود معیارهای قانونی مشخص برای تشخیص شدت تورم یا میزان اختلال در تعادل قراردادی، موجب افزایش اختلاف در آرای قضایی شده است.

است. با این حال، فقدان چارچوب قانونی مشخص و معیارهای عینی برای اعمال تعدیل، موجب شده است که رویه قضایی در این حوزه پراکنده، موردی و فاقد انسجام نظری باشد و در نتیجه، پیش‌بینی‌پذیری در دعوی مرتبط با تورم کاهش یابد. تحلیل رویه قضایی نیز مؤید این نکته است که دادگاه‌ها غالباً از پذیرش صریح تعدیل قضایی اجتناب کرده و به جای آن، از سازوکارهایی مانند جبران خسارت یا تفسیر موسع قرارداد برای کاهش آثار تورم استفاده می‌کنند. این رویکرد، هرچند تا حدی کارکرد تعدیلی دارد، اما به دلیل فقدان صراحت و انسجام، نمی‌تواند پاسخگوی کامل چالش‌های ناشی از تورم باشد. در این میان، رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ را می‌توان گامی مهم در جهت پذیرش غیرمستقیم آثار اقتصادی تورم دانست، هرچند این رأی نیز همچنان در چارچوب سنتی جبران خسارت باقی مانده است. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که پذیرش نظام‌مند تعدیل قضایی تعهدات قراردادی در حقوق ایران، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در مواجهه با واقعیت‌های اقتصادی معاصر است. تحقق این امر مستلزم تدوین قواعدی شفاف و منسجم است که ضمن حفظ اصل لزوم قراردادها، امکان مداخله محدود و هدفمند قضایی را در شرایط استثنایی فراهم سازد. در نهایت، برقراری تعادل میان ثبات حقوقی و عدالت اقتصادی، مستلزم بازنگری در رویکرد سنتی به تعهدات قراردادی و پذیرش نقش فعال‌تر برای مفاهیم انعطاف‌پذیر در نظام حقوقی است.

عینی‌تری برای ارزیابی تغییر ارزش تعهدات فراهم سازد. در نهایت، اصلاحات پیشنهادی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که ضمن حفظ اصل لزوم قراردادها، امکان واکنش منطقی به شرایط اقتصادی غیرعادی را نیز فراهم کنند و تعادل میان ثبات و عدالت را در نظام حقوقی برقرار سازند.

#### نتیجه‌گیری

تحلیل تأثیر تورم بر اجرای تعهدات قراردادی نشان می‌دهد که این پدیده اقتصادی، با ایجاد شکاف میان ارزش اسمی و واقعی تعهدات، به‌طور مستقیم تعادل معاوضی قراردادها را مختل می‌سازد و در مواردی اجرای دقیق مفاد قرارداد را به نتیجه‌ای غیرمنصفانه و حتی غیرکارآمد از منظر اقتصادی تبدیل می‌کند. در چنین شرایطی، پایبندی مطلق به اصل لزوم قراردادها، بدون توجه به تحولات اقتصادی، می‌تواند به تضعیف عدالت قراردادی و کاهش کارایی نظام حقوقی منجر شود. بررسی مبانی فقهی و حقوقی حاکی از آن است که اگرچه نظام حقوقی ایران نهاد تعدیل قضایی را به‌صورت صریح پیش‌بینی نکرده، اما از طریق قواعدی همچون لاضرر، عسر و حرج و تحلیل‌های مبتنی بر تغییر اوضاع و احوال، ظرفیت لازم برای پذیرش این نهاد به‌صورت محدود و استثنایی وجود دارد. این ظرفیت‌ها نشان می‌دهند که حقوق ایران، علی‌رغم ظاهر سخت‌گیرانه خود، از انعطاف لازم برای مواجهه با شرایط غیرعادی اقتصادی برخوردار

## منابع

نظریه تعدیل قضایی قراردادهای در نظام حقوقی ایران و مصر. پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، (۱)۱۹، ۱۳۳-۱۵۴.  
<https://doi.org/10.30497/law.2018.2305>  
شکوری بلقوره، شیما، و نبی‌زاده کبریا، قاسم. (۱۴۰۴). بازخوانی تعهدات قراردادی در شرایط تورم شدید: تحلیلی از ظرفیت‌های تعدیل در حقوق ایران. مجله حقوقی معاصر، ۸(۲۶)، ۶۹-۹۲.  
شهیدی، مهدی. (۱۳۸۳). آثار قراردادهای و تعهدات. تهران: انتشارات مجد.  
کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۶). قواعد عمومی قراردادهای (جلد ۱). تهران: شرکت انتشار. محمدی ارمندی، رضا. (۱۴۰۱). تعدیل قضایی قرارداد در نظام حقوقی ایران. فصلنامه مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، ۸(۴).  
منتظری، زهرا، و فرزاد، الهام. (۱۴۰۲). بررسی فقهی و حقوقی تعدیل وجه التزام با نرخ تورم در تعهدات پولی با تأکید بر رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ دیوان عالی کشور. دانش حقوق مدنی، ۱۲(۲۴)، ۱۳-۲۲.  
<https://doi.org/10.30473/clk.2024.69250.3197>  
هاشمی، سید محمود. (۱۳۷۴). احکام فقهی کاهش ارزش پول. فقه اهل‌بیت، (۲)، ۵۲-۹۸.

اسماعیلی، محسن. (۱۳۸۱). تأثیر تغییر اوضاع و احوال بر قراردادهای از منظر حقوق تطبیقی. رهنمون، (۱)، ۱۳۷-۱۵۴.  
بادینی، حسن، و خاکباز، محمد. (۱۳۹۸). تأملی در راهکارهای برقراری موازنه حقوق طرفین قرارداد در حالت تورم. حقوقی دادگستری، ۸۳(۱۰۷)، ۹۵-۱۱۱.  
بیگدلی، سعید. (۱۳۸۶). تعدیل قرارداد. تهران: نشر میزان.  
جلالی، محمود، و آرای، حمید. (۱۳۸۹). بررسی تطبیقی دگرترین تغییر بنیادین اوضاع و احوال در حقوق ایران و حقوق بین‌الملل. مطالعات حقوق تطبیقی، ۶(۲)، ۱۴۵-۱۶۳.  
حافظی قهستانی، محمدرضا، مقدری امیری، عباس، و مرتضوی، عبدالحمید. (۱۴۰۰). تعدیل قرارداد در اثر نوسانات اقتصادی. پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۶۵.  
حسین‌آبادی، امیر. (۱۳۷۶). تعادل اقتصادی در قرارداد. تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، (۱۹-۲۰)، ۱۹۶-۲۲۶.  
خطیب، عبدالله، فلاح، محمدرضا، و تولایی، علی. (۱۳۹۷). مبانی فقهی و حقوقی